

در ایران تعداد مبتلایان به بیماری افسردگی در زنان دو برابر مردان است

12 بهمن 1402

در تردد و گذری با مترو، اتوبوس و گشتی در خیابان‌های شهر تهران متوجه قیافه‌های گرفته و سکوت مردمان اطراف‌مان می‌شویم و این قیافه‌های فسرده و گرفته را در همسایگی و در میان خویشان هم متوجه می‌شویم و ناخودآگاه شعر زمستان اخوان ثالث در ذهن‌ت تداعی می‌شود که:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت

سرها در گریبان است

کسی سر برنیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را

نگه جز پیش پا را دید نتواند

که ره تاریک و لغزان است

وگر دست محبت سوی کس یازی

به اکراه آورد دست از بغل بیرون

که سرما سخت سوزان است و... و سوال این است که چرا؟

آیا مردم دچار افسردگی هستند و اگر بلی؟ چرا؟ آیا [افسردگی](#) دارای ابعاد اجتماعی است یا صرفاً عوامل روانشناختی در به وجود آمدن آن در جامعه تأثیرگذارند؟ در پاسخ به سوالات فوق باید گفت افسردگی به عنوان یکی از بیماری‌های شایع در سراسر جهان، از نوسانات خلق و خوی معمول و پاسخ‌های عاطفی کوتاه‌مدت به چالش‌های زندگی متفاوت بوده (سازمان بهداشت جهانی، 2016) و هزینه‌های فردی، اجتماعی و اقتصادی زیادی را بر افراد و جامعه وارد می‌کند.

علی ناظری، عضو انجمن روانپزشکان ایران گفت: در ۲۶ سال گذشته آمار افسردگی در ایران حدود دو برابر شده است. به گزارش انجمن روانپزشکان ایران، آقای ناظری افزود: در مقایسه استانی، تهران با بیشترین تعداد ابتلا در صدر استان‌های کشور قرار می‌گیرد و در مقابل استان‌های گیلان و یزد نسبت به سایر استان‌ها از وضعیت مطلوب‌تری برخوردارند.

آقای ناظری توضیح داد: بیماری افسردگی نوعی از اختلال خلق است که در آن فرد به واسطه غم و اندوه مداوم علاقه خود را نسبت به موارد و داشته‌های لذتبخش خود، از دست می‌دهد. اختلال خلق زمانی روی می‌دهد که بیمار این حالت را به مدت بیش از دو هفته یا در همراهی سایر علائم بالینی داشته باشد و در فعالیت‌های روزانه خود دچار اختلال در عملکرد شود. آمارها هم گویای افزایش افسردگی در جامعه است.

عضو انجمن روانپزشکان ایران خاطرنشان کرد: در ایران تعداد مبتلایان به بیماری افسردگی در زنان دو برابر مردان است. همچنین بر اساس گزارش دفتر سلامت روانی، اجتماعی و اعتیاد وزارت بهداشت در سال 1400، شیوع اختلالات روانپزشکی در کشور، بالای 23 درصد است که در بین آنها، افسردگی و

اختلالات اضطرابی از جمله شایع‌ترین مشکلات محسوب می‌شوند.

گسترده‌گی و فراگیر بودن افسردگی در بین انسان‌های سراسر جهان، باعث شده است که محققان مختلفی برای پیدا کردن عوامل اثرگذار بر این اختلال، تحقیق و پژوهش کنند. نکته قابل توجه در بررسی بیماری چون افسردگی این است که همواره با رویکرد روانشناختی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و کمتر با رویکرد جامعه‌شناسانه مورد مطالعه واقع شده است.

در این یادداشت کوتاه تلاش دارم تا نگاهی به مسائل اجتماعی موثر بر افزایش افسردگی در جامعه داشته باشم.



اگر با نگاه جامعه‌شناختی به بحث و بررسی ابعاد اجتماعی این مساله در جامعه بپردازیم بالطبع جامعه به عنوان يك فرم، عوامل زیادی را در محتوای خود دارد عواملی چون فرهنگ، اجتماع، اقتصاد، سیاست، تکریم شخصیت انسانی و... به وجود آورنده يك نظام اجتماعی هستند، حال اگر به هر دلیلی میان کارکرد عناصر تشکیل‌دهنده این سیستم توازن عملکردی و تعادل تعاملی وجود نداشته باشد، بالطبع این سیستم دچار مشکل است و از سلامت در همه ابعاد برخوردار نیست.

به عبارت دیگر زمانی می‌توانیم به سلامت اجتماعی يك جامعه بپردازیم که میان عناصر تشکیل‌دهنده آن يك مفاهمه و فهم مشترك از مسائل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جاری و ساری باشد در این صورت جامعه از سلامت اجتماعی – روانی برخوردار است و خروجی آن کنش پیوسته است و باید به این نکته مهم توجه کرد که امروزه، عوامل روانی- اجتماعی و زیستی زمینه‌ساز بیماری و اختلال رفتاری

و خودکشی، افسردگی و آسیب‌های اجتماعی است.

به واقع در جامعه، چسبی به نام سرمایه اجتماعی، به وجود آورنده اعتماد، مشارکت و همدلی میان ساختارها و مردم است و اگر این سرمایه در جامعه بستر ساز روابط اجتماعی عدالت‌گرایانه میان مسوولان و مردم باشد، بی‌تردید، روان و اجتماع مردمان این کشور از سلامت برخوردار است و در غیر این صورت، افزایش افسردگی، خودکشی و آسیب‌های اجتماعی، سلامت عمومی را به مخاطره انداخته است.

افزایش افسردگی و احساس تنهایی در میان جمع و به وجود آمدن انسان‌هایی متحرک و زامبی‌گونه که روان آنان درگیر هزاران مساله و مشکل ریز و درشت است خود حکایت از بالا رفتن میزان افسردگی و خودکشی و آسیب‌های اجتماعی در جامعه دارد که هرازگاهی کارشناسان به گوشه کوچکی از آن می‌پردازند. در تحلیل بیشتر افسردگی، عملکرد خانواده یکی از شاخص‌های مهم تضمین‌کننده زندگی و سلامت روانی خانواده و اعضای آن و در نهایت جامعه است و رابطه منفی آن به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل ایجادکننده و نگهدارنده اختلالات روحی و هیجانی افراد مطرح می‌شود.

تحقیقات نشان دادند در خانواده‌هایی که ارتباط میان اعضا و تعاملات داخل خانواده بر اساس نزدیکی و صمیمیت و تفاهم بین افراد استوار است همه اعضا نسبتاً علیه فشارهای زندگی مقاوم و مصون هستند. خانواده‌هایی که از عملکرد ضعیفی برخوردارند باعث گسستگی و جدایی عاطفی اعضای آن خانواده و فقدان صمیمیت، عدم انطباق‌پذیری اعضای خانواده و سطح پایین رضایت و خشنودی خانوادگی در نتیجه باعث ناسازگاری و مشکلات روانی در افراد می‌شود. عملکرد خانواده با سلامت روانی اعضا ارتباط دارد و هرگونه نارسایی در عملکرد خانواده تاثیر نامطلوبی به جا خواهد گذاشت.

پژوهش‌ها نشان می‌دهد بین عملکرد ضعیف خانواده و ابتلای افراد به علایم جسمی، اضطراب، اختلال خواب، افسردگی و اختلال در کارکرد اجتماعی رابطه معناداری وجود دارد و بازتولید انسان‌هایی افسرده در روابط اجتماعی است. اما در تحلیل نهایی، باید به این نکته مهم توجه کرد که بحران‌های درون خانواده حاصل رویارویی این نهاد با سایر نهادهای مرتبط با آن است و رویکرد جامعه‌شناسانه، انسان را يك واحد زیستی- روانی و اجتماعی می‌داند که دارای علایق مادی، امنیتی و سیاسی، اجتماعی - فرهنگی و شناختی است و پاسخ به این علایق دارای تعاملات جامعه‌ای است که بتواند پاسخ درستی به این نیازها دهد و در صورتی که این تفسیر مشترک و گفت‌وگو و مفاهمه با ساختار و مسوولان و سایر نهادهای اجتماعی اتفاق نیفتد، انسان‌ها دچار افسردگی و کنش ناهمادی می‌شوند و حال در نظر بگیرید اگر مردم در يك جامعه احساس ترس، بی‌اخلاقی، جدایی اجتماعی، بی‌اعتمادی، ناامیدی و عدم حمایت اجتماعی داشته باشند در خود فرو می‌روند و يك خود افسرده درون آنان شکل می‌گیرد که آرام آرام به سویی بی‌حوصلگی، سکوت، مهاجرت و... حرکت می‌کند و در نهایت يك خود تفردگرایانه در آنان شکل می‌گیرد که از ارتباط اجتماعی با همه گریزان است و عوامل اجتماعی (عدم احساس همبستگی)، عوامل فرهنگی (عدم احساس عزت و احترام)، عوامل اقتصادی (احساس فقر و فقدان آسایش)، عوامل سیاسی (عدم احساس عدالت و امنیت) تشدیدکننده انواع آسیب‌های اجتماعی و افسردگی در آنان است.

به همه این عوامل اضافه کنید: احساس نابرابری و تبعیض، احساس نارضایتی شغلی، عدم دستیابی به

امکانات مالی، دست نیافتن به هدف، احساس بی‌هویتی، احساس غریبه بودن در جامعه خود و افزایش بالای [طلاق](#) در خانواده‌ها و به وجود آمدن نسل‌هایی با گسل عاطفی در نهاد خانواده و ده‌ها مورد دیگر پیامد افسردگی از خانواده تا جامعه است و بی‌تردید اشاره اجتماعی به این ابعاد نیازمند توجه ساختارهای مسوول در سطوح کلان و خرد است تا بتوان در آبادانی امروز و فردای ایران مشارکتی جدی داشت و بهتر آن است که این نشانه‌های بیماری چون افسردگی و خودکشی و آسیب‌های اجتماعی را قبل از آنکه دیر شود، بررسی کرد و راه‌حل و راهبردی برای آن داشت.

*عالیه شکر بیگی. جامعه‌شناس/ 5693 اعتماد